Journal of Fiqh and Usul
Vol. 51, No. 4, Issue 119
Winter 2020
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v51i4.20221

سال پنجاه و یکم، شماره ۴، شمارۀ پیاپی ۱۱۹
زمستان ۱۳۹۸، ص ۲۹-۹

چیستی شناسی قطع و تأثیر آن در باب ظواهر اصول فقه *

دکتر محمد حسین انصاری حقیقی
استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران
Email: ansari.mh47@gmail.com
دکتر حسین ناصری مقدم [۱]
استاد دانشگاه فردوسی مشهد
Email: naseri1962@um.ac.ir
دکترمحمّد صادق علمی سولا
استادیار دانشگاه فردوسی مشهد
Email: sola-m@um.ac.ir

چکیده

اصولیان متأخّر از شیخ انصاری با تقسیم سه گانه احوال مکلّف، مباحث حجّیت را در سه باب: «قطع، ظنّ و شکّ» مورد بررسی قرار داده‌اند. دیدگاه‌های برگزیده ایشان در زمینه قطع، مبانی ایشان در دو بخش دیگر را تشکیل داده، آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. یکی از این دیدگاه‌ها در باب چیستی‌شناسی قطع است. بر اساس دیدگاه برخی از اصولیان جدید، ظاهر لفظ، بیانگر مراد متکلّم و خاستگاه ظهور، اراده استعمالی است. بدین سان، ظهور لفظ در ذهن مخاطب یا شنونده دیگر، با تصدیق به مراد متکلّم تحقق می‌یابد و منشأ آن، اصولی عقلایی است. قطعی دانستن این اصول عقلایی موجب قطعی دانستن تصدیق به ظهور و قطعی دانستن دلالت ظاهر است. قطعی یافتن دلالت ظواهر تأثیراتی در پی دارد از جمله آن که موجب می‌شود ظواهر، با خروج از سلک امارات ظنّی و ورود به جرگه ادلّه قطعی، حجّیّت ذاتی یابند و تخصّصا از ادلّه نهی از عمل به غیر علم خارج شوند. بدین ترتیب، می‌توان ادّعا کرد علاوه بر آن که حجّیّت ظواهر، مقتضای اصل اوّلی است؛ عمل به ظواهر از سوی شارع غیر قابل ردع است.

کلیدواژه‌ها: قطع، علم، ظن، حجیت، ظواهر الفاظ، خاستگاه ظهور، مراد استعمالی.

---

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۱۲/۲۲؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۲/۰۷/۳۰. (این مقاله بنا بر نظر داوران و مصوبه هیئت تحریریه، علمی پژوهشی محسوب است.)

۱ . نویسنده مسئول

The quiddity of certitude (Qat) and its implications in the appearances area of Usul al-Fiqh

Mohammad Hossein Ansari Haghighi, **Ph.D**. Assistant Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Islamic Azad University, Shiraz Branch, Shiraz, Iran

Hossein Nasseri Moghaddam, Ph.D. Professor, Ferdowsi University of Mashhad (Corresponding Author)

Mohammad Sadegh Elmi Sola, Ph.D. Assistant Professor, Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

The Usulis who came after Seikh Ansari, by dividing the duty-bound conditions into three, have discussed topics of authority in three fields of certitude (Qat), conjecture (Zann) and doubt (Shakk). Their selected opinion with regard to certitude has constituted their basics in the two other fields and affected them. One of the above said opinions concerns the quiddity of certitude. According to the viewpoint of some new Usulis, the appearance of a word denotes the speaker's purpose and the origin of appearance is the usage intention. Accordingly, the appearance of a word in the mind of addressee or other hearer is realized thorough acknowledgement of the speaker's purpose and its origin is rational principles. Considering these principles as rational leads to considering acknowledgment and denotation of appearance as definite. Considering denotation of appearances as definite has implications. For instance, the appearances by exiting the scope of al-Amarat al-Zanniya and entering the realm of definite proofs acquire inherent authority and exit by their nature the area of proofs which prohibit acting without knowledge. Therefore, it may be claimed that not only the authority of appearances is the requirement of the primary principle but also acting on the basis of appearances may not be deterred by the lawgiver.

Keywords: certitude, knowledge, conjecture, authority, appearances of words, origin of appearance, usage intention

مقدمه

علم اصول، علمی است که غایت آن را تشخیص حجت شرعی از لاحجت و شناسایی ادله فقهی دانسته‌اند. بنابراین، مهم‌ترین بخش این علم مباحث حجت است که گفته‌اند هدف نهایی این علم در همین بخش مورد بحث قرار می‌گیرد (مظفر، اصول الفقه، ۲/ ۷). این بخش از اصول فقه نیز همه برمدار بحث علم می‌چرخد چرا که حجّت شرعی یا باید به خودی خود موجب قطع به حکم شرعی باشد، یا دلیلی قطعی حجّیّت آن را اثبات کند. از این رو است که شیخ انصاری در تدوین نوآورانه علم اصول فقه، مباحث حجّت را بر اساس تقسیم حال مکلّف به سه حالت قطع، ظن و شک بنا نهاده است. اصولیان پس از وی نیز این تقسیم را پذیرفته، اصول فقه جدید را این چنین پی گرفته‌اند و مباحث حجّت را به تبع شیخ انصاری، با تبیین مباحث قطع آغاز کرده‌اند و پس از آن امارات و اصول عملیه را تابعی از مباحث قطع قرارداده‌اند. بدین ترتیب تمام مباحث این بخش ریشه در دیدگاه ایشان در چیستی قطع دارد. مباحثی همچون: حجّیّت ذاتی قطع، حجّیّت قطع قطّاع، تجری، حجّیّت قطع حاصل از مقدّمات عقلی و حکم تعارض آن با قطع حاصل از مقدّمات نقلی، حجّیّت ظواهر قرآن، حجّیّت خبر واحد، بحث انسداد و باقی مباحث باب حجّت، همه ریشه در بحث قطع و تبیین ماهیت و ارزش علم دارند. بلکه می‌توان مباحثی از اصول عملیه هم چون اماریت استصحاب و تعارض اصول عملیه را نیز تحت تأثیر آن دانست. این همه بدین معنی است که دیدگاه عالم اصولی در ماهیّت قطع و ارزش آن، سرنوشت نظر وی در مباحث مذکور را رقم می‌زند.

این تحقیق، در صدد یافتن پاسخ به این سؤال است که دیدگاه یک عالم اصولی نسبت به چیستی قطع، چه تاثیری در آراء او در مباحث ظواهر دارد؟

این تحقیق دارای دو بخش است. در بخش نخست به چیستی شناسی قطع و ظاهر و در بخش دوم به تأثیری که دیدگاه چیستی شناسانه اصولیان در بحث ظواهر اصول فقه دارد پرداخته می‌شود.

بخش نخست: چیستی شناسی قطع و ظاهر

قطع در لغت و اصطلاح

قطع در زبان عربی مصدری است که در اصل به معنای بریدن و جدا کردن است. این مصدر، موارد استعمال فراوانی دارد که هریک به نحوی متناسب با معنای اصلی است. مواردی مانند پیمودن راه، راهزنی، تصمیم گرفتن از این جمله است (طریحی،۲/ ٥٢٤). در قرآن کریم نیز به معنی بریدن، متمایز ساختن، پیمودن و تصمیم گرفتن آمده است (به ترتیب: بقره: ۲۷، اعراف: ۱٦٠، توبه: ۱۲۱، نمل: ۳۲). علم و یقین

یکی از معروف‌ترین معانی قطع، در لسان دانشمندان اسلامی است در علم اصول فقه نیز بـه همـین معنـی استعمال شده است[1] (مشکینی، ۲۱۹)؛ امّا در قرآن به این معنا به کار نرفته و در روایات نیز به ندرت در این معنا استعمال شده است.[1] اصولیان، اصطلاح قطع به این معنا را در علم اصول فقه تنقیح نکرده‌اند که شـاید چنان که برخی گفته‌اند به دلیل روشنی معنای قطع نزد ایشان باشد (همو). به نظر می‌رسد مـرادف دانسـتن قطع و علم و یقین، خود در مواردی موجب وقوع برخی مغالطه‌های ناخواسـته و خلـط بحـث و همچنـین باعث عدم تبیین چیستی شناسانه قطع شده است. از این رو در این بخش از تحقیق، به اختصار، به چیستی شناسی قطع از منظر اصولیان پرداخته می‌شود.

چیستی قطع از منظر اصولیان

با وجود آن که اصول فقه نوین، پس از شیخ انصاری بر مدار قطع می‌چرخد و اصولیان متأخر از شـیخ انصاری به تبع وی، مباحث امارات را با تقسیم حال مکلف در مواجهه با تکلیف شرعی به حالت قطع، ظنّ و شکّ آغاز می‌کنند، امّا ایشان مفهوم و ماهیّت قطع را به طور مستقلّ مورد بررسی قرار نداده و بـه مباحـث چیستی شناسانه در این باب نپرداخته‌اند. هرچند ایشان در اثنای مباحث قطـع، بحث‌هـای دقیقـی را ارائـه کرده‌اند که می‌تواند مرجعی برای یافتن نظرات اصولیان در چیستی شناسی قطع باشد.

قرینه مقابله قطع با ظنّ و شکّ، این نتیجه رساند که مراد ایشان از قطع، «اعتقاد راجح، همـراه بـا عـدم احتمال خلاف» باشد. این مفهوم، یکی از انواع علم نزد منطقیان است بنا بر این باید ریشه ماهیّت قطـع را در علم منطق جستجو کرد.

توضیح آن که علم، نزد منطقیان به حضوری و حصولی و سپس علم حصولی به تصور و تصدیق تقسیم می‌شود. تصدیق نزد ایشان به معنی ترجیح یکی از دو طرف وقوع یا عدم وقوع یک نسبت است؛ که اگر این ترجیح، با احتمال طرف مقابل همراه باشد ظنّ و اگر با احتمال طرف مقابل همـراه نباشـد، جـزم یـا یقـین نامیده می‌شود. (مظفّر، المنطق، ١٦) بنا بر این، ترجیح یکی از دو طرف، به منزله جنس برای یقین و ظـنّ، و احتمال خلاف و عدم احتمال آن فصل ممیّز میان آن دو است.

بنابراین، می‌توان به این نتیجه رسید که مراد اصولیان از قطع، همان جزم یا یقین، به اصطلاح منطقیان و عبارت از «اعتقاد راجح، بدون احتمال خلاف» و ظنّ، «اعتقاد راجح همراه با احتمال خلاف» است.

در دیدگاه غالب منطقیان، جزم یا یقین، با توجّه به عدم احتمال خلاف در نظر صاحب جزم و یقین، از افراد علم شمرده می‌شود هرچند جهل مرکب و غیر مطابق با واقع باشد؛ درحالی کـه مرحـوم مظفّـر چنـین

---

۱. تا آنجا که این تحقیق جستجو کرده است تنها یک مورد را می‌توان یافت که قطع به این معنی باشد. در دعای کمیل آمده اسـت: «فبـالیقین أقطع...»(قمی، عبّاس، مفاتیح الجنان)

اعتقادی را از افراد علم نمی‌شمارد (همو، همان، ۲).

یقین نیز در علم منطق انواع مختلف دارد چرا که منطقیان، یقینیّات را به شش دسته: اوّلیّات، مشاهدات، تجربیّات، حدسیّات، متواترات و فطریّات تقسیم کرده‌اند. ایشان قیاسی را که از این دسته قضایا تشکیل یافته باشد، برهانی و قیاسی را که از قضایای مسلّمات یا مشهورات تشکیل یافته باشد، جدلی نامیده‌اند (سبحانی، رساله فی التحسین و التقبیح، ۳۸-۳۹).

منظور منطقیان از مشهورات، قضایایی است که مورد پذیرش انسان‌ها است که خود چند دسته از جمله: واجب القبول به معنی یقینیّات و آراء محموده است. مراد ایشان از آراء محموده، آن دسته قضایا است که گروه‌های انسانی آن را حسن یا قبیح می‌دانند؛ مانند: «عدل خوب است» و «ظلم قبیح است» (مظفر، المنطق، ۳۲۶-۳۳۶؛ سبحانی، رسالة فی التحسین و التقبیح، ۳۸-۳۹).

بنابراین، قضایایی که مبتنی بر حسن و قبح باشد از مشهورات است و ارزش آن بسته به ارزش مسأله تحسین و تقبیح عقلی است. بنابر این لازم است ارزش این دو مسأله نزد دانشمندان تبیین و تعیین شود.

ارزش قضایای مبتنی بر تحسین و تقبیح عقلی

در نظر بسیاری از فلاسفه، مسأله حسن و قبح از یقینیّات و نزد برخی از ایشان همچون شیخ الرّئیس، محقّق طوسی، قطب الدّین رازی، عمر بن سهلان السّاوی، از آراء محموده است. محقق اصفهانی و شاگرد وی مظفّر نیز همین نظر را پذیرفته‌اند (سبحانی، همان، ۳۹). بنابراین مسأله حسن و قبح، بنا بر دیدگاه نخست، برهانی و بنا بر دیدگاه دوم، جدلی است. از این رهگذر ارزش قضایای مبتنی بر تحسین و تقبیح عقلی تعیین می‌شود. بدین ترتیب که بنابر دیدگاه آنان که قضیه تحسین و تقبیح را برهانی می‌دانند، قضایای مبتنی بر این دو قضیّه، قضایایی برهانی و بنابر دیدگاه آنان که این دو قضیّه را جدلی می‌دانند قضایایی جدلی هستند.

حال باید دید تحقّق ظهور ازکدام دسته قضایا به شمار می‌آیند و در نتیجه، ارزش آن تا چه میزان است. به نظر می‌رسد تبیین چیستی شناسانه ظاهر، ارزش آن و رویکرد اصولیان در ارزش گذاری بر آن را روشن می‌کند.

خاستگاه بحث ظواهر در علم اصول فقه

بحث ظواهر، در دو بخش از علم اصول فقه مطرح می‌شود. در بخش نخست از یافتن مصادیق ظاهر یعنی تحقّق ظهور و در بخش دوم از حجّیّت آن پس از فرض تحقّق ظهور بحث می‌شود. بحث از معنای مادّه و هیأت امر و نهی، بحث از مفاهیم، اطلاق و تقیید و عام و خاص و امثال آن‌ها که در مباحث الفاظ اصول فقه آمده است در واقع با هدف تشخیص و اثبات تحقّق ظهور در این موارد است. سپس در مباحث

حجّت از حجّیّت این ظواهر به طور کلّی بحث می‌شود.

از آنجا که چیستی شناسی قطع، در هردو بخش ظواهر تأثیر دارد لازم است ابتدا بـه شـناخت ظـاهر و مصادیق و مناشی آن نزد اصولیان و سپس به اقوال و کلمات و انظار ایشان در حجّیّت آن پرداخته شود.

دیدگاه اصولیان در چیستی ظاهر

«ظاهر» نیز همچون «قطع» در تحقیقات اصولیان متقدّم و متأخّر مورد بررسی مستقلّ چیستی‌شناسانه قرار نگرفته است. بلکه به سختی می‌توان تعریفـی از ظـاهر را در میـان کلمـات ایشـان یافـت. از ایـن رو، دستیابی به تعریف ایشان از ظهور، به سادگی میسّـر نیسـت و نیازمنـد بررسـی تحقیقـات ایشـان و کشـف تعریفی برای ظاهر، از لابه لای مباحث آنان است.

به نظر، دو دیدگاه در تعریف ظاهر میان دانشـمندان وجـود داشـته باشـد؛ دیـدگاه نخسـت متعلّـق بـه دانشمندان پیش از شیخ انصاری و دیدگاه دوم متعلّق به دانشمندان متأخّر از وی است.

۱) دیدگاه اصولیان پیش از شیخ انصاری

دستیابی به تعریفی صریح برای ظاهر در کتب اصولیان پیش از شیخ انصاری، به راحتـی امکـان پـذیر نیست چون به رغم آن که ایشان در مباحث خود از ظاهر سخن گفته‌اند امّا غالب ایشـان ظـاهر را تعریـف نکرده‌اند (سیدمرتضی، ۱/ ۱۰؛ طوسی، ۱/ ٤۹). علّامه حلّی یکی از دانشمندانی است که می‌توان گفت بـه تعریف ظاهر پرداخته است. وی در یکی از کتاب‌های اصولی خود در تبیین ظاهر، چنین گفته است:

«لفظ مفید، اگر جز معنایی که از آن فهمیده می‌شـود احتمـال دیگـری داده نشـود، نـصّ اسـت و اگـر احتمال دیگری باشد، اگر هر دو مساوی باشند، آن لفظ مجمـل اسـت و در غیـر ایـن صـورت، آن معنـای راجح، ظاهر و معنای مرجوح، مؤوّل است.» (علامه حلّی، ٦٥).

میرزای قمی در قوانین می‌گوید: «آنگاه که معنی حقیقی از مجازی متمایز باشـد، هرگـاه لفـظ، بـدون قرینه استعمال شود، اصل، حقیقت، یعنی ظاهر است. یعنی چون غالباً وضع است که مبنای تفهیم و تفهّـم است.» (قمی، ۳۹).

امین استرابادی نیز گرچه از اخباریان است امّا در الفوائد المدنیّه، به تبیین معنای ظاهر پرداختـه، آن را این گونه تعریف می‌کند: «لفظی که بر یکی از محتملات خود دلالت راجحه‌ای داشته باشد به گونه‌ای کـه احتمال معنی یا معانی دیگر هم منتفی نباشد.» (استرآبادی، ٥٤).

وی، سپس ظاهر را به چهار نوع که عبارت‌اند از: ظاهر بر حسب عرف، مانند دلالت غائط بـر فضـله، راجح به حسب شرع، مانند دلالت لفظ صوم بر امساک از مفطرات، مطلق و عامّ تقسیم می‌کند. وی مـؤوّل

را به عنوان لفظ مقابل ظاهر چنین تعریف می‌کند: «لفظی که از میان معانی محتمل، معنی مرجوح آن اراده می‌شود مانند: ویبْقَی وَجْهُ رَبِّک ... (رحمن: ۲۷) (همو).

از عبارات این دانشمندان چنین بر می‌آید که ظاهر، عبارت از مدلول حقیقی، یعنی موضوع له لفظ باشد که اراده غیر آن معنی حقیقی، نیازمند قرینه است و لفظ، در صورت عدم قرینه بر اراده معنی غیر حقیقی، به معنی حقیقی حمل می‌شود؛ و در صورت وجود قرینه دالّ بر اراده معنی غیر حقیقی، بر آن معنی غیر حقیقی حمل می‌شود. پس در این دیدگاه، ظاهر، همان مدلول حقیقی است که گاه از سوی گوینده اراده می‌شود، گاه اراده نمی‌شود.

حاصل آن که از دیدگاه دانشمندان پیش از شیخ انصاری، منظور از ظاهر، معنایی مساوق با مدلول حقیقی لفظ و در نتیجه، خاستگاه ظهور نیز در نظر ایشان مرحله دلالت تصوّری بوده است که مرحله‌ای متقدّم از مرحله اراده است.

۲) دیدگاه اصولیان متأخّر از شیخ انصاری

شیخ انصاری و محقّق خراسانی و غالب اصولیان متأخّر از ایشان نیز به رغم بحث از ظواهر قرآن، متعرّض تعریف قرآن نشده‌اند (انصاری، ۱/ ۱۳۹؛ آشتیانی، ۱/ ۸٦؛ آخوند خراسانی، ۲۸۱؛ اصفهانی، ۱٦۳/۲/۲؛ نائینی،۳/ ۱۳۵).

بنا بر این باید برای یافتن دیدگاه ایشان در این باره به تحقیقات ایشان مراجعه کرد.

در نظر دانشمندان متأخّر از شیخ انصاری، منظور از ظاهر معنای دیگری است که الزاماً به معنی موضوعٌ‌له و معنی حقیقی نیست. یعنی گاه ظاهر، همان معنی حقیقی، گاه معنایی غیر از آن خواهد بود. شیخ انصاری در ابتدای بحث حجّیت ظواهر، از «تشخیص مراد متکلّم» سخن به میان آورده است و از آنجا که تشخیص مراد متکلّم در مرحله استعمال معنا می‌یابد، مشخّص می‌شود که رویکرد شیخ انصاری در تبیین معنای ظاهر به مرحله استعمال است.

یکی از شارحان کفایه نیز ظهور را این گونه تعریف می‌کند: «ظاهر آن است که ظاهر عبارت باشد از تجلّی معنی از لفظ و انسباق آن به ذهن و خطور آن در خاطر به گونه‌ای که اگر لفظ به عرف القاء شود عرف آن را بر آن معنی حمل می‌کند (فیروزآبادی،۳/ ۱۱۱).

در این تعریف نیز از تجلّی معنی در ذهن مخاطب هنگام «القای» لفظ سخن رفته است بنابراین رویکرد این تعریف نیز به مرحله استعمال لفظ است.

محقّق نایینی پس از تقسیم دلالت، به تصوّری و تصدیقی، دلالت تصورّی را به معنی دلالت مفردات کلام بر معانی لغوی و عرفی و دلالت تصدیقی را به معنی دلالت مجموعه کلام بر معنای مندرج در کلام

می‌داند که گاه طبق دلالت مفردات است و آن هنگامی است که قرینه‌ای در کار نباشد وگاه بر خلاف دلالت مفردات است و آن در صورتی است که قرینه‌ای بر خلاف آن وجود داشته باشد (نائینی، ۳/ ۱٤۰).

سپس می‌گوید: «دلالت تصدیقی، موجب دلالت براین است که ظاهر، از سوی گوینده اراده شده است و بعد از فرض انعقاد ظهور، موجب تصدیق به این می‌شود که ظاهر، مراد گوینده است (همو).

چنان که مشاهده می‌شود، در نظر وی نیز رتبه انعقاد ظهور، متأخّر از دلالت تصوری و البتّه متفاوت با آن است. بنابراین در دیدگاه وی ظاهر به معنی مدلول حقیقی و حاصل وضع نیست بلکه ظهور، حاصل مرحله استعمال است که گاه با معنای حقیقی هم سو وگاه با آن ناهم‌سو است.

خویی نیز همین نظر استادش محقّق نایینی را پذیرفته است (خوئی، ۲/ ۱۲۷).

مظفّر نیز معتقد است ظهور یک مرحله بیشتر ندارد که همان دلالت تصدیقی است. یعنی آن که از علم به صدور لفظ، علم یا ظنّ به مراد [و مقصود] متکّلم از لفظ لازم آید (مظفّر، اصول الفقه).

از نظر شهید صدر، ظهور دارای دو مرحله تصوّری و تصدیقی است. در عبارت وی آمده است:

«بنا بر این ما دو ظهور داریم؛ یکی ظهور لغوی کلمه بحر در معنای حقیقی که امری فراتر از انتقال ذهن به تصور آن معنی پیش از تصور معانی دیگر نیست، دیگری ظهور حالی تصدیقی که عبارت باشد از ظهور حال متکلّم در این که مراد (مقصود) او از لفظ، فهماندن نزدیک‌ترین معنای لغوی آن لفظ است و این ظهور به معنی آن است که ارجح در حال متکلم آن است که او از لفظ، معنای ظاهر را اراده می‌کند.» (صدر، ۱٤۱). در نظر وی، ظاهر می‌تواند دو معنا داشته باشد: یکی مدلول تصوّری و دیگری مدلول تصدیقی است. مدلول تصوّری، ناشی از دلالت تصوّری، یعنی صرف انتقال ذهن از لفظ به معنا است و مدلول تصدیقی، حاصل دلالت تصدیقی، به معنی دلالت صدور لفظ از سوی متکلّم، بر اراده متکلّم است. حاصل آن که از نظر شیخ انصاری و اصولیان متأخّر از وی، منظور از ظاهر، مراد متکلّم و خاستگاه آن مرحله استعمال و اراده معنا از سوی متکلّم است. بنا بر این در دیدگاه اصولیان گذشته، تحقّق ظهور عبارت از تصدیق به وضع یک لفظ در یک معنا و در دیدگاه اصولیان جدید عبارت از تصدیق به آن است که یک معنا از سوی متکلّم اراده شده است. به دیگر سخن، ظهور در دیدگاه گذشتگان عبارت از تصدیق به وضع و در دیدگاه اصولیان جدید، عبارت تصدیق به اراده متکلّم است.

مناشی ظهور

پس از تبیین دو دیدگاه در چیستی ظاهر و این که ظهور در حقیقت از مصادیق تصدیق و از مقوله علم است؛ این پرسش پدید می‌آید که آیا این تصدیق از کدام دسته تصدیقات مذکور در علم منطق است؟ آیا از برهانیّات یا جدلیات یا یقینیّات یا از آراء محموده است؟ پاسخ به این پرسش در گرو پاسخ به این پرسش

است که آیا تحقّق این تصدیق معلول چیست؟ و منشأ این تصدیق چیست؟ ایـن پرسـش همـان پرسـش از مناشی ظهور است. بنابر این لازم است مناشی ظهور مورد بررسی قرار گیرد.

یافتن مناشی ظهور با توجّه به چیستی ظهور، قابل بررسی و توجیـه اسـت. یعنـی بـا توجـه بـه دیـدگاه نخست_ که ظهور را به معنی اراده معنای حقیقی می‌داند - وضع، منشأ ظهور است؛ و هرگاه موضوع له یک لفظ شناخته شد، ظاهر آن لفظ شناخته شده است. امّا بنا بر دیدگاه دوم که ظهور را مساوی بـا اراده مـتکلّم می‌داند، ممکن است ظهور، مستند به هر یک از وضع یا قرینه یا هر دو اسـت. از ایـن رو غالـب اصـولیان گذشته، در مصداق یابی ظواهر به دنبال کشف معنای حقیقی لفظ بوده‌اند و در مباحثی مانند مادّه و صـیغه امر، نهی، الفاظ عموم، مفاهیم و مانند آن، به دنبال کشف معنای حقیقی به وسیله علائم آن از قبیل تبـادر و غیر آن داشته‌اند. امّا اصولیانی که دیدگاه دوم را پذیرفته‌اند، در مباحث فوق، علاوه بر وضع، به دنبال کشـف قرائن عامّه و خاصّه نیز بوده‌اند.

به عنوان مثال، اصولیان گذشته، دلالت جمع محلّی به لام بر عموم را با تبادر که یکی از علائم حقیقت است، اثبات می‌کردند؛ (سیّدمرتضی، ۱/ ۲۹؛ طوسی، ۱/ ۱٦۱؛ محقّق حلِّی،٦۳ و ۸۵؛ علّامه حلّـی، ۹۲؛ ابن الشهید الثانی، ۱۰۲)؛ امّا اصولیان جدید برای اثبات آن به اطلاق اسـتناد کرده‌انـد (آخونـد خراسـانی، ۲۱۷) و در بحث صیغه امر، دلالت آن بر نسبت طلبیّه را با وضع، امّا دلالت آن بر عدم رخصت بر تـرک را به قرینه اطلاق اثبات کرده‌اند. بدین گونه فرآیند ظهور صیغه افعل در وجـوب را مرکّـب از وضـع و اطـلاق دانسته‌اند. ایشان همین ساز و کار را در اثبات ظهور صیغه امر در وجوب نفسی، تعیینی، عینـی و امثـال آن به کار بسته‌اند (همو، ۷۲ و ۷۶ و ۱۰۸).

در بحث مفاهیم نیز گذشتگان، ظهور در مفهوم را دایر مدار وضع می‌دانستند (سیّد مرتضـی،۱/ ۳۹۲؛ ابن الشهید الثانی، ۷۸) از این رو در اثبات و نفی آن به اثبات و نفی وضع ترکیبات مورد بحث در مفهـوم و نفی وضع استناد می‌کرده‌اند؛ حال آن که اصولیان جدید، منشأ دلالـت بـر مفهـوم و ظهـور در آن را اعـم از وضع یا قرینه می‌دانند. از این رو محقّق خراسانی مسأله مفاهیم را این گونه طرح می‌کند:

«مفهوم، عبارت است از حکم انشایی یا اخبـاری کـه در پـی خصوصـیّت معنـای اراده شـده از لفـظ، حاصل می‌آید؛ اگر چه با قرینه حکمت باشد» (آخوند خراسانی، ۱۹۳).

چنان که مشاهده می‌شود وی منشأ ظهور در مفهوم را شامل قرینه حکمت و اعمّ از آن می‌داند.

اصولیان متأخّر از وی نیز همین روش را پی گرفته‌اند. از این رو دلالت جمله شرطیّه بـر مفهـوم را تنهـا حاصل وضع نمی‌دانند بلکه آن را منوط به ثبوت علقه بین شرط و جزاء، ثبوت علّیّت بین آن دو و در نهایت، انحصار شرط می‌دانند. ایشان، اوّلی را به وضع، دومی و سومی را بـه اطـلاق (مقـدمات حکمـت) اثبـات

می‌کنند (نائینی، ۱-۲/۴۸۰؛ مظفّر، اصول الفقه، ۱/ ۱۰۷).

اصولیان جدید، تحقّق ظهور را متوقّف بر طیّ مراحل سه‌گانه‌ای می‌دانند که عبارت از نخست، احـراز ارادی بودن تلفظ گوینده، دوم، عدم غفلت وی از مدلول لفظ و در نهایت، وجود غرض فهماندن و حکایت مدلول لفظ است. وجود غرض فهماندن مدلول لفظ همان است که از آن به استعمال تعبیر می‌شود. از نظر ایشان، اراده متکلّم پس از احراز این مراحل احراز می‌شود (مظفـر، اصـول الفقـه، ۱/ ۱۹؛ امـام خمینـی،۱/ ۲۳۹).

نتیجه آن که در دیدگاه اصولیان جدید، منشأ ظهور، تصدیق به تحقّق مراحل مذکور است.

ایشان احراز این امور و اثبات طیّ این مراحل را نیز حاصل دلالت عقلی می‌دانند.

امام خمینی در این زمینه می‌گوید:

«لفظی که از متکّلم صادر می‌شود از آن جهت که فعلی از افعال اوسـت، بـه دلالـت عقلـی ـ نـه بـه دلالت لفظی ـ دلالت بر آن می‌کند که فاعل آن، مرید آن است و مبدأ صدور آن (فعل)، اراده اوست. چنـان که به دلالت عقلی نیز بر آن دلالت دارد که صدور آن به غرض افاده بوده لغو نیسـت. همـه ایـن دلالت‌هـا دلالت‌های عقلی است که بنای عقلا در محاوراتشان بر آن دلالت می‌کند و خروج از این دلالت‌ها خـروج از طریقه عقلا است.» (امام خمینی، ۱/ ۲۳۹).

این عبارت، علاوه بر این که منشأ ظهور را تبیین می‌کند بر این امر تصـریح دارد کـه تصـدیق بـه امـور مذکور، حاصل دلالت عقلی است.

خویی منشأ ظهور را اصالت عدم غفلت گوینده دانسته است (خوئی، ۲/ ۱۱۹).

در تحقیقات سیستانی آمده است:

«این دلالت تصدیقی، دلالت لفظی نیست بلکه دلالتی سیاقی و مقامی است به معنـای آن کـه ظـاهر ایـن کـه گوینــده در مقــام بیــان و تفهـیم اســت آن اســت کــه وی واقعــاً اراده معنــای ظـاهر را دارد.» (سیستانی، ۱۷٤).

نتیجه آن که از بررسی دیدگاه اصولیان چنین به دست می‌آید که اصولیان گذشته، وضـع را منشـأ ظهـور می‌دانستند امّا در نظر اصولیان جدید، منشأ ظهور، تصدیق به امور مذکور است و این تصدیقات نیز حاصل دلالت عقلی است. به دیگر عبارت، منشأ ظهور نزد اصولیان گذشته وضعی و نزد اصولیان جدید، عقلی یـا عقلایی است.

تأسیس اصل در حجّیّت و عدم حجّیّت ظواهر

یکی از ابتکارات شیخ انصاری در تحقیقات خود آن است که وی در ابتدای بحث از امارات، به تأسیس اصل در مسأله پرداخته و بنای تحقیقات خود را بر اساس آن استوار ساخته است. وی اصل را بر عدم حجّیت ظنّ نهاده، سپس با توجّه به این اصل، اماراتی را که دلیل قطعی خاصّی بر حجیّت آن‌ها وجود دارد از این اصل خارج دانسته است. اصولیان متأخّر از وی نیز همین روش را برگزیده‌اند. همچنین ایشان برای تأسیس این اصل به ادلّه نقلی همچون آیه «قُلْ آللَّـهُ أَذِنَ لَكُـمْ أَمْ عَلَـى اللَّـهِ تَفْتَـرُونَ» (یونس: ۵۹) و روایت نبوی که قاضی را که بدون علم حکم به حقّ می‌کند (حرّ عاملی، ۱۸/ ۱۱ ح ٦) اهل جهنّم دانسته است، همچنین به اجماعی که وحید بهبهانی نقل کرده است و حکم عقل استناد کرده‌اند (انصاری، ۱/ ۱۲۵؛ نائینی، ۳/ ۱۱۹). محقّق خراسانی در کفایه و به تبع وی اصولیان متأخّر از وی عدم حجّیّت ظن را مقتضای ذات ظنّ و در نتیجه، شکّ در حجّیّت ظنّ را مساوق با عدم حجّیّت قرار داده‌اند (آخوند خراسانی، ۲۸۰، مظفر، اصول الفقه، ۲/ ۱۷).

در نظر اصولیان، ظواهر کتاب از این اصل خارج شده است و به تعبیر شیخ انصاری هرچند اصل اوّلی عدم حجّیت ظواهر است امّا به دلیل سیره عقلا، این اصل تخصیص خورده مقتضای اصل ثانوی جواز عمل به مطلق ظواهر الفاظ، از جمله ظواهر قرآن است (انصاری، ۱/ ۱۵۳).

اقوال در حجّیّت و عدم حجّیّت ظواهر قرآن

غالب اصولیان، قائل به حجّیّت مطلق ظواهر و برخی از ایشان قائل به حجیّت ظواهر در صورت وجود ظنّ به وفاق، برخی قائل به حجّیّت در صورت عدم ظنّ به خلاف و برخی قائل به اختصاص حجّیّت به مقصودین به افهام شده‌اند. در مقابل اصولیان، اخباریان قائل به عدم حجّیّت ظواهر قرآن مگر در صورت ورود تفسیر از معصومین علیهم السلام شده‌اند. قول ایشان در حقیقت به معنی عدم حجّیّت ظواهر قرآن است. این اقوال را می‌توان در قالب دو دیدگاه قرار داد:

۱- دیدگاه حجّیّت ظواهر قرآن

۲- دیدگاه عدم حجّیّت ظواهر قرآن

دیدگاه نخست دیدگاه اصولیان و دیدگاه دوم دیدگاه اخباریان است.

ادلّه اصولیان بر حجّیّت ظواهر قرآن

در میان مباحث اصولیان می‌توان سه دلیل را برای اثبات حجّیّت ظواهر یافت.

۱- سیره عقلا: سیره عقلا، دلیل عمده و مشترک میان تمامی اصولیان است. گاه برخی از ایشان تصریح کرده‌اند که دلیل منحصر ایشان است (مظفّر، محمد رضا، اصول الفقه، ۲/ ۱۳۰).

۲- روایات: اصولیان روایات را به عنوان دلیل مستقل ذکر نکرده‌اند؛ امّا از آنجا که روایات بسیاری در میان مباحث ایشان در ضمن نقد ادّله اخباریان مورد استناد واقع شده است؛ می‌توان این روایات را به عنوان دلیل دوم اصولیان بر حجِّیت ظواهر قرآن به شمار آورد.

۳- سیره متشرّعه: شهید صدر این دلیل را پس از سیره عقلا به عنوان دلیل دیگری بـر حجّیّـت ظـواهر آورده است. (صدر، دروس فی علم الاصول، ۲/ ۲۶۷).

ادلّه اخباریان بر عدم حجّیّت ظواهر قرآن

عمده دلیل اخباریان برای نفی حجّیّت ظواهر قرآن، اخبار است. بلکه به تصریح صاحب قـوانین، تنهـا دلیل ایشان اخبار است (قمی،۳۹۳).

محتوای اخبار مورد استناد اخباریان عبارت است از:

ـ اختصاص فهم قرآن به اهل آن (حرّ عاملی، ۱۸/ ۳۰).

ـ اشتمال قرآن بر مضامین عالی خارج از دسترس (عیاشی، ۱/ ۱۷ ح ۵)

ـ ممنوعیّت تفسیر به رأی قرآن (همو)

ـ تشابه آیات قرآن (حرّ عاملی، ۱۸/ ۲۹؛ استرآبادی، ۲۰۷-۲۷۱. در گزارش دلایل اخباریان از گزارش شیخ انصاری، صاحب کفایه و نایینی استفاده شده است. ر.ک: انصاری، ۱/ ۱۳۹ ـ ۱٤۲؛ آخوند خراسانی، ۲۸۱؛ نائینی، ۳/ ۱۳۵ ـ ۱۳٦).

ایشان، تشابه عرضی ظواهر قرآن را نیز دلیل دیگری بر مدّعای خویش دانسته‌اند. تشابه عرضی از نظـر ایشان ناشی از علم اجمالی به ورود تخصیص و تقیید بر ظواهر است (همانان).

اصولیان، تمامی دلایل اخباریان را نقد کرده‌اند. به این ترتیب که اختصاص فهم قـرآن بـه اهـل آن، بـه معنی اختصاص فهم کلّ قران است و به معنی نفی فهم برخی از آیات نیست. استعمال قـرآن بـر مضـامین عالی به معنی نفی استفاده از ظواهری که اهل محاوره با اعمال قواعد ادبی به آن دست می‌یابند نیست. نهی از تفسیر به رأی به معنی نفی استناد به ظواهر نیست. چون اساساً استناد به ظاهر مفهوما با تفسـیر متفـاوت است و اگر هم تفسیر باشد تفسیر به رأی نیست. چون تفسیر به رأی به معنـی اسـتفاده از الفـاظ بـر اسـاس قواعد ادبی و عقلایی نیست (انصاری، ۱/ ۱٤۲ ـ ۱۵۰؛ آخوند خراسـانی، ۲۸۳-۲۸۵، نـائینی، ۳/ ۱۳۷ ـ ۱۳۹). نیازی به بیان تفصیلی پاسخ‌های ایشان به دلایل اخباریان نیست؛ چنان که شخصیّتی اصولیماننـد امام خمینی در یکی از کتاب‌های خود پس از پاسخ اجمالی به ادلّه اخباریان، ذکر ادلّه و نقد آن‌ها را تکـرار دانسته از ورود به آن خودداری کرده است (امام خمینی،۱/ ۲۴۷).

این اخبار از نظر غالب اخباریان در جایگاه رادع از سیره عقلا در عمل به ظواهر و به نحـوی مخصّـص آن بنا است و موجب آن است که ظواهر قرآن از اصل حجّیّت مطلق ظواهر خـارج شـود. اصـولیان نیـز در مقام پاسخ به استدلال اخباریان، اخباری را ذکر کرده‌اند که مفـاد آن‌هـا خـلاف مـدّعای اخباریـان اسـت. هرچند مستند عمده اصولیان برای حجیّت ظواهر قرآن، استقرار سیره عقلا است امّا این اخبار را می‌توان بـه عنوان دلیل دیگری برای اصولیان بر حجیّت ظواهر قرآن برشمرد و به استدلال ایشان به سیره عقلا افزود.

اصولیان، دلالت روایات مذکور را بر مدّعای اخباریان نقد کرده‌انـد (انصـاری، ۱/ ۱٤۲-۱۵۰؛ آخونـد خراسانی، ۲۸۳-۲۸۵؛ نائینی، ۳/ ۱۳۷-۱۳۹) و نیـازی بـه بـازگویی نقـدهای ایشـان نیسـت؛ چنـان کـه شخصیّتی اصولی مانند امام خمینی در یکی از کتاب‌های خود پس از پاسخ اجمالی به ادلّه اخباریان، ذکـر ادلّه و نقد آن‌ها را تکرار دانسته از ورود به آن خودداری کرده است (امام خمینی، ۱/ ۲٤۷).

بخش دوم: تأثیر چیستی‌شناسی قطع بر بحث ظواهر

چیستی‌شناسی قطع در هردو بخش مباحث صغروی و کبروی ظواهر در علـم اصـول فقـه تـأثیر گـذار است. در ادامه، به تأثیر در هردو بخش پرداخته می‌شود.

۱- تأثیر بر چیستی ظاهر

در بررسی مناشئ ظهور این امر تبیین شد که تحقق ظهور، در دیدگاه اصـولیان جدیـد، نتیجـه دلالـت عقلی و بنای عقلا در محاورات ایشان است. تصدیق شنونده به اراده مدلول لفظ از سوی متکّلم، معلول سه تصدیق یعنی: «تصدیق به صدور ارادی لفظ»، «تصدیق به وجود قصد افهام مـدلول لفـظ» و «تصـدیق بـه عدم غفلت از ذکر قرینه» است.

سنخیّت میان علّت و معلول اقتضا می‌کند که قطعیّت یا ظنّیّت این سه تصدیق به عنـوان منشـأ و علّـت ظهور، به ترتیب موجب قطعیّت یا ظنیّت تصدیق به ظهور باشد. این سخن بـه معنـی راز گشـایی از علّـت قطعیّت و ظنّیّت ظاهر است.

یکی از اصولیان نیز تصریح کرده است:

«اگر وجود قصد افهام و عدم قرینه، با قطع احراز شود، انعقاد ظهور به صورت قطعی اسـت؛ امّـا اگـر این دو مقدّمه، با اصول عقلایی اثبات شود (که در اوّلی اصاله الجهه و در دومی اصاله عدم الغفلـه نامیـده می‌شود) از آنجا که این اصول عقلایی نزد اصولیان ظنیّ‌اند، دلالت کلام متکّلم بر مدلول لفـظ نـزد ایشـان ظنی است.» (روحانی، ۴/ ۲۱۰).

بنا بر این ظنّی دانستن ظاهر ناشی از ظنّی دانستن این اصول است. پس اثبات قطعیّت ظواهر نیز در گرو اثبات قطعیّت این اصول است و اگر بتوان قطعیّت این اصول را اثبات کرد می‌توان قطعیّت ظواهر را اثبات کرد.

در بحث چیستی شناسی قطع مشخّص شد که عدم احتمال خلاف، فصل ممیّز میان قطع و ظن است بنا بر این اگر اصول عقلایی مذکور را بتوان به گونه‌ای تقریر کرد که از احتمال خلاف عاری باشند، می‌توان قطعیّت ظواهر را نتیجه گرفت.

برخی اصولیان به عدم احتمال خلاف در هنگام اجرای این اصول تصریح کرده‌اند.

به نظر می‌رسد لازمه عقلی دانستن دلالت تصدیقی، قطعی دانستن دلالت ظاهر است. چون لازمه عقلی دانستن اصول مذکور که منشأ ظهورند قطعی دانستن آن‌ها است و با قطعی دانستن آن‌ها ظواهر نیز قطعی می‌شوند.

در تحقیقات اصولیان جدید می‌توان مواردی را نشان داد که ایشان اصول عقلایی مذکور را قطعی دانسته‌اند. به عنوان نمونه برخی از این موارد ذکر می‌شود.

تصریح برخی اصولیان به قطعی بودن دلالت ظواهر

تصریح به قطعی بودن دلالت ظواهر در میان تحقیقات برخی اصولیان همچون محقّق اصفهانی و میرزای نایینی یافت می‌شود؛ امّا در بیان اصولی معاصر، جعفر سبحانی جدا بدان پرداخته شده است. در این قسمت از تحقیق، سخن محقّق اصفهانی و سبحانی ذکر می‌شود.

محقّق اصفهانی در میانه تحقیقات خود می‌گوید:

«حکم عقل به تبع نقض غرض، دلیل بر این است که معنایی که مقصود گوینده است همان معنایی است که مختصّ به این لفظ است و بنای عقلا که شامل همه اقوال و افعال می‌شود، دلیل بر حمل تمامی افعال و اقوال بر جدّ است.» (اصفهانی، ۲/ ۱۷۳).

وی قبح نقض غرض را که همان برهان خلف باشد دلیل بر حمل لفظ بر معنی ظاهر آن دانسته است و بنای عقلا را دلیل بر حمل استعمال لفظ بر جدّ یا همان قصد تفهیم دانسته است و روشن است که قبح نقض غرض، دلیلی عقلی و مفید قطع است.

وی در جای دیگری تصریح کرده است که بنای عقلا مفید قطع است. وی در بحث از اصل عدم قرینه می‌گوید:

«بنای عقلا بر آن است که به ظاهری که کاشف قوی تر بر خلاف آن نیامده است عمل کنند و با عدم کاشف اقوی، عمل ایشان بر طبق ظاهر است و با وجود کاشف اقوی عمل ایشان بر طبق آن کاشف اقوی

است... پس با عدم وصول وجدانی کاشف اقوی، قطعاً مانعی از اتّباع ظهور وجود ندارد. پس جزماً مقتضی حجّیّت کاشف اقوی نیز وجود ندارد... پس در حقیقت، عقلا بنا بر عمل به قرینه محتمل ندارند نه این که عقلا بنا را بر عدم قرینه محتمل بگذارند که مفاد اصل عدم قرینه است.» (اصفهانی، ۲/ ۱۷۳).

از نظر محقّق اصفهانی هنگام احتمال وجود قرینه، در حقیقت از نظر عقلای عالم، قرینه‌ای وجود ندارد؛ نه اینکه احتمال قرینه وجود داشته باشد ولی با اصل عدم قرینه نفی شود. چون آن قرینه‌ای که موجب حمل لفظ بر خلاف ظاهر است قرینه‌ای است که اثباتاً واصل باشد نه قرینه‌ای که ثبوتاً صادر شده باشد. به این ترتیب عدم وصول قرینه نزد عقلا همان عدم قرینه است. در نتیجه در نظر اصولیانی همچون محقّق اصفهانی، اصول عقلایی پیش گفته (که علّت تصدیق به ظاهر است) قضایایی قطعی محسوب می‌شوند.

سبحانی از میان فقیهان معاصر به صورت مستقلّ و صریح از قطعی بودن دلالت ظاهر سخن گفته است. وی در اثبات قطعی بودن ظواهر می‌گوید:

«آنچه سبب ظنّی دانستن کشف ظواهر است، در این خلاصه می‌شود که چند احتمال.... [ازجمله احتمال] آن که گوینده لفظ را در معنی مجازی استعمال کرده باشد.... ومانند آن موجب تردید در کشف مراد استعمالی از مراد جدّی می‌شود... امّا رفع این احتمالات از وظایف ظواهر نیست تا به خاطر آن به ظنّی بودن موصوف شوند. بلکه وظیفه ظواهر، تنها احضار معنی است... بعضی از احتمالات مذکور، در نصوص نیز موجود است در حالی که ما آن‌ها را از قطعیّات می‌شماریم...این احتمالات با اصول عقلایی با ادّعای وجود اصول عقلایی از سوی قوم، علاج شده است؛... امّا ظاهر آن است که نیازی به این اصول نیست چون زندگی اجتماعی بر اساس مفاهمه با ظواهر بنا نهاده شده است...بدین ترتیب کشف ظواهر از مراد استعمالی بلکه مراد جدّی، کشف قطعی است.» (سبحانی، الوسیط فی اصول الفقه، ۲/ ٤٤ ـ ٤٧).

در سخن این دو اصولی مشاهده شد که ایشان دلالت ظواهر را دلالتی قطعی می‌دانند. سخن میرزای نایینی و مظفّر نیز در این باره در بخش پایانی این تحقیق خواهد آمد.

حاصل آن که نتیجه پذیرش دیدگاه اصولیان جدید در چیستی قطع و ظاهر و مناشی آن قطعیّت ظاهر است.

۲- تأثیر در تأسیس اصل در حجّیّت ظواهر

با توجّه به آنچه در تأثیر چیستی شناسی قطع در چیستی ظاهر ذکر شد - یعنی قطعی بودن ظاهر بنا بر مبانی برخی اصولیان ـ به نظر می‌رسد بنابر این دیدگاه، اصل اوّلی در باب ظواهر نمی‌تواند عدم حجّیّت باشد. چون به دلیل حجّیّت ذاتی قطع، اصل عدم حجّیّت ظاهر، کاملاً مخدوش بلکه بی‌پایه می‌نماید. در نتیجه، ادلّه عدم اعتبار غیر علم که دلیل اصل اوّلی در حجیّت ظنون است شامل ظواهر نمی‌شوند. چرا که

با تقریر مذکور در مبنای اصولیان پیش گفته، عمل به ظاهر عمل به علم است. علاوه بـر آنکـه قابـل ردع از سوی شارع نیز نیست چرا که حجّیّت آن نیز قابل جعل یا سلب از سوی شارع نیست.

۳- تأثیر در رویکرد کلّی به ادلّه حجّیت ظواهر

به نظر می‌رسد چیستی‌شناسی قطع، به تبع تأثیری که در تبیین چیسـتی ظـاهر و همچنـین در تأسـیس اصل در حجّیت آن دارد؛ در رویکرد به ادله طرفین در بحث حجّیّت ظواهر نیز تأثیرگذار است. این تأثیر در دو مرحله است نخست: در رویکرد کلّی به ادلّه و قیمت گذاری آن‌ها به معنی تبیین جایگاه کلّی این ادلـه، دوم در رویکرد جزیی به هر یک از آن‌ها.

در مرحله نخست، یعنی مرحله تأثیر در رویکرد کلّی به ادلّه مثبتان و مانعان حجّیّت ظواهر، هریـک از دو دیدگاه ظنّیّت و قطعیّت ظاهر، دو رویکرد متفاوت با دیگری را به ادلّه طرفین پدید می‌آورد.

بنا بر دیدگاه ظنّیّت ظواهر، ادلّه مثبتان حجّیّت ظواهر، در جایگاه مخصّص ادلّه اصل عدم حجّیّت ظن قرار می‌گیرند و موجب اخراج ظواهر از اصل عدم حجّیت به شمار می‌آینـد و ادلّـه مثبتـان در ایـن دیـدگاه، ادلّه‌ای تأسیسی و شرعی خواهند بود؛ چنان که ادلّه نافیان حجیّت ظواهر، ادلّـه‌ای مطـابق اصـل محسـوب می‌شوند. بنا بر این در صورت توازن میان ادلّه مثبتان و نافیان، ترجیح با ادلّه نافیان خواهدبود. بلکه می‌توان گفت: نیازی به ترجیح ادلّه نافیان نیست چرا که شک در حجّیّت، مساوق با عدم حجّیّت است.

امّا بنا بر دیدگاه قطعیّت ظواهر، اوّلاً، ادلّه مثبتان حجّیت ظواهر، ادلّـه‌ای هـم سـو بـا اصـل محسـوب می‌شوند، ثانیاً، از آنجا که قطع، قابلیّت جعل حجّیت ندارد و دست جعل، نفیاً و اثباتاً بدان نمی‌رسد؛ ایـن ادلّه در جایگاه ادلّه‌ای تأکیدی و ارشادی قرار می‌گیرند. در مقابل، ادلّه نافیه حجّیّت ظواهر، ادلّه‌ای خـلاف اصل محسوب می‌شوند و به دلیل مخالفت با قطع، طرح یا به غیر ظاهر خود حمل می‌شوند.

در ادامه، تأثیر متفاوت این دو دیدگاه در مرحله دوم یعنی تأثیر در هر یک از ادلّه طرفین، مـورد بررسـی قرار می‌گیرد. این تأثیر در هریک از ادلّه طرفین، به تفکیک ذکر می‌شود.

٤- تأثیر بحث در استدلال به سیره عقلا بر حجّیت ظواهر

استدلال به سیره عقلا بر اثبات حجّیّت ظواهر از دو مقدّمه تشکیل یافته است:

مقدّمه نخست آن که ظاهر مظنون الدّلاله از ظنونی است که سیره عقلا بـر عمـل بـه آن اسـتقرار یافتـه است. یعنی ایشان تفهیم مقاصد و مرادات خویش وپی بردن به مراد از لفظ را منوط به حصول قطع به مـراد گوینده نمی‌دانند (مظفر، اصول الفقه، ۲/ ۱۳۰).

مقدّمه دوم آن که شارع نیز در باب ظواهر، با عقلا متّحـد المسـلک اسـت و در محـاورات و اسـتعمال الفاظ برای تفهیم مقاصد خویش از این سیره و روش عقلا خارج نشده است. چرا که شارع نیز از عقلا بلکه

رئیس آنان است و از سوی او مخالفتی با این سیره ثابت نشده است (همو) این دو مقدّمه به ضمیمه کبرای حجیّت سیره عقلا، حجّیّت ظواهر ظنّی نزد شارع را اثبات می‌کند.

چنان که مشاهده می‌شود استقرار سیره عقلا که در مقدّمه نخست آمده است از احکام و عوارض ظاهر و حدّ وسط در دستگاه قیاسی است که حجّیّت شرعی را برای ظاهر مظنون الدلاله اثبات می‌کند. جایگاه سیره عقلا در مقدمه نخست، عقد الحمل قضیه است. چنین جایگاهی برای سیره عقلا حاصل ظنّی بودن ظاهر است. اما با در نظر گرفتن این که ظاهر، حاصل بنای عقلا و در نتیجه مدلول قطعی لفظ باشد، جایگاه سیره عقلا از عقد الحمل قضیه به عقد الوضع آن منتقل می‌شود.

یعنی در حقیقت، استقرار سیره عقلا کاشف از قطعیّت دلالت ظاهر است. بدین معنی که ظاهر با توجّه به سیره عقلا، مقطوع الدلاله است و ظاهر مقطوع الدلاله، مشمول احکام قطع می‌شود که از جمله این احکام، حجیّت ذاتی قطع است. درنتیجه، مقدّمه نخست (استقرار سیره عقلا بر عمل به ظواهر) بی نیاز از ضمیمه کردن مقدمه دوم (اتحاد مسلک شارع با عقلا) است. بلکه اثبات حجیّت آن نیازمند اثبات حجّیّت سیره عقلا نیز نیست.

حاصل آنکه دیدگاه برخی اصولیان جدید در چیستی‌شناسی قطع - مبنی بر قطعی دانستن ظواهر – موجب آن می‌شود که در استدلال به سیره عقلا در اثبات حجیّت ظواهر، نیازی به اثبات اتّحاد مسلک شارع با عقلا یا هر مقدّمه دیگری نباشد. به عبارت دیگر تصوّر ظهور به این معنی، خود موجب تصدیق به حجیّت آن باشد. بلکه بنا براین معنا به دلیل عدم امکان جعل یا سلب حجیّت قطع، ردع شارع از سیره عقلا و عمل به ظاهر ناممکن باشد.

این ادّعا را می‌توان در اثنای تحقیقات اصولیان یافت چنان که محقّق اصفهانی و میرزای نایینی در لابه‌لای بحث‌های خود آنجا که به بیان معنی حجّیّت ظواهر پرداخته‌اند صراحتاً حجیّت ظواهر را به معنی الغاء احتمال خلاف از سوی عقلا گرفته‌اند. (اصفهانی، ۲/ ۱۶۷؛ نائینی، ۳/ ۱۳۵).

۵- تأثیر در استدلال به روایات بر حجّیّت و عدم حجّیّت ظواهر قران

چنان که پیش از این ذکر شد، اخبار، یکی از ادلّه مورد استناد اخباریان و اصولیان در بحث حجّیّت ظواهر قرآن کریم است. مستند عمده اخباریان بر عدم حجیّت ظواهر قرآن، بلکه به تصریح صاحب قوانین، تنها دلیل ایشان اخبار است (قمی،۳۹۳).

به نظر می‌رسد اخبار مورد استناد اخباریان به رغم تنوّع محتوایی، همگی به یک امر بازمی‌گردند و آن نفی اعتبار غیر علم است. عناوینی همچون: «اختصاص فهم قرآن به اهل آن»، «اشتمال قرآن بر مضامین عالی خارج از دسترس»، «ممنوعیّت تفسیر به رأی قرآن» و «تشابه ذاتی و عرضی آیات قرآن»، همه تحت

یک عنوان مشترک و جامع قرار می‌گیرد. این عنوان مشترک، همان غیر علمی بودن دلالت ظواهر قران است. به عبارت دیگر در نظر اخباریان، راز نفی حجّیّت ظواهر قرآن، همان علمی نبودن آن است.

بنا بر این، اگر دلالت ظاهر، قطعی محسوب شود هیچ یک از عناوین مذکور، بر استفاده از ظاهر قرآن صدق نمی‌کند. بدین ترتیب که فهم ظواهر مختص به اهـل قـرآن نیسـت؛ فهـم ظـواهر قـرآن در دسـترس آشنایان به اصول وضوابط کلام است؛ حمل لفظ قرآن بر ظواهر آن، تفسیر به رأی نبوده تفسیر به علم اسـت وبالاخره ظاهر، از مصادیق متشابه نبوده از مصادیق محکمات است. این همه در سایه قطعی دانستن ظاهر و ثمره آن است.

بلکه فراتر از روایات مذکور، آیات مشتمل برنهـی از عمـل بـه مـاورای علـم و نهـی از اتّبـاع ظـنّ نیـز نمی‌تواند شامل عمل به ظواهر باشد. چنان که دو اصولی بر جسته محقـق اصـفهانی و میـرزای نـایینی، در بحث خبر واحد، استقرار بنای عقلا بر عمل به خبر واحد را موجب علمی شدن این اماره و در نتیجه خروج تخصّصی آن از ادله نهی از عمل به غیر علم دانسته‌اند. سخن هردو در ادامه ذکر می‌شود:

سخن محقّق اصفهانی

محقّق اصفهانی می‌گوید: «لسان نهی از اتّباع ظنّ و این که لایغنی من الحق شیئاً لسان تعبّد به امری خلاف طریقه عقلایی نیست بلکه از باب ارجاع امر به عقل مکلّـف اسـت. از آن روی کـه مجـوّزی بـرای اعتماد به ظنّ از آن جهت که ظنّ است وجود ندارد. بنابراین، آیات ناهیه، بر آنچه که سیره عقلایی به خاطر خبر ثقه بودن بر آن استقرار یافته است، ناظر نیست. از این رو است که راویـان دربـاره وثاقـت راوی سـؤال می‌کرده‌اند چون برای ایشان لزوم اتّباع گزارش ثقه پس از فرض وثاقت او مفروغٌ عنه بوده است (اصـفهانی، ۳/ ۳٦).

سخن میرزای نایینی

میرزای نایینی نیز می‌گوید: «آیات ناهیه از عمل به ظنّ، شامل خبر ثقه نمی‌شود چون عمل به خبر ثقه، در روش وسیره عقلا، عمل به غیر علم نیست؛ بلکه خبر ثقه، از افراد علـم اسـت. چـون عقـلا بـه احتمـال مخالفت خبر با واقع التفات نمی‌کنند. چون طبع ایشان بر این امر جاری و عادت ایشان بر آن مستقرّ شـده است. پس عمل به خبر ثقه، موضوعاً از عمل به ظنّ خارج است بنابر این، آیات ناهیه از عمل به غیر علم را نشاید که رادع از عمل به خبر ثقه باشند. بلکه ردع از آن، نیازمند دلیل خاص است.» (نایینی، ۳/ ۱۹۵).

هرچند این دو اصولی بزرگ خروج تخصّصی خبر واحد از آیات نهی از عمل به ظن و ماورای علـم را با این صراحت در بحث خبر واحد ذکر کرده‌اند. اما این سخن در مورد ظاهر نیز صادق است زیرا که هردو، حاصل سیره عقلا و در این خصوصیت، مشترک هستند. چنان کـه مرحـوم مظفّـر، شـاگرد مکتـب ایـن دو،

صراحتاً این ویژگی را شامل هر یک از خبر واحد و ظواهر دانسته است. وی پس از نقل دو عبارت فوق می‌افزاید: «به هر حال اگر این آیات را شایسته بود که از مثل خبر واحد و ظواهر که سیره عقلا و از جمله مسلمانان بر عمل به آن دو استقرار یافته است، ردع کنند؛ این ردع در میان مسلمانان معروف و بر ایشان آشکار می‌بود واتفاق برعمل به خبر واحد و ظواهر نمی‌کردند و سیره ایشان بر آن مستقر نمی‌شد. (مظفر، اصول الفقه، ۲/ ۸٤).

حاصل آن که این اصولیان، ظاهر را حاصل بنای عقلا و در نتیجه از مصادیق علم دانسته‌اند و عمل به آن را عمل به علم و تخصّصا از ادله نهی از اتباع ظن و غیر علم خارج دانسته‌اند.

سخن میرزای قمی

آنچه در سخنان دو اصولی مذکور دیده شد، می‌توان در سخن صاحب قوانین نیز سراغ داد. وی تصریح کرده است:

«اگر فرض شود که خبری صحیح بلکه اخباری صحیح وارد شده است درباره این که اساساً و قطعاً علم، منحصر در معصومین علیهم‌السلام است و اَحَدی جز ایشان قرآن را نمی‌فهمد و عمل به قرآن جز به بیان ایشان جایز نیست؛ این خبر یا اخبار را تأویل می‌کنیم یا در سنبل خویش می‌نهیم. حال آن که خبری که به ظهور یا به صراحت براین مطلب دلالت کند موجود نیست.» (قمی، ۳۹۷).

البتّه مقصود آن نیست که گفته شود صاحب قوانین هم نظر با اصولیان جدید است امّا پذیرش این سخن وی مبنی بر تأویل یا طرح روایت یا روایات صحیحی که بر اختصاص علم به ظواهر قرآن به معصومین علیهم السلام دلالت دارند؛ با پذیرش مبنای مذکور قابل توجیه است.

نتیجه‌گیری

عدم احتمال خلاف، فصل ممیز قطع از سایر افراد ادراک است و بنابر نظر برخی اصولیان استقرار سیره عقلا برعمل به یک اماره به معنی عدم احتمال خلاف مودّای ان اماره است. این موجب می‌شود که آن اماره نه از مصادیق ظنّ که از مصادیق قطع باشد. ظاهر نیز از نظر اصولیان جدید، حاصل بنای عقلا ومعلول اصول عقلایی است. این دیدگاه موجب آن می‌شود که ظاهر از جرگه امارات ظنّی خارج ودر زمره قطع و علم وارد شود. قطعیّت دلالت ظاهر موجب آن است که اوّلاً، حجّیّت ظاهر، مقتضای اصل اوّلی باشد؛ ثانیاً، اثبات حجّیّت آن با استناد به سیره عقلا نیازمند اثبات عدم ردع شارع نباشد؛ ثالثاً ردع از حجّیّت آن ممکن نباشد. رابعاً، ظاهر، تخصّصاً از شمول ادلّه نهی از عمل به ظن و غیر علم خارج باشد.

منابع

آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ***کفایة الاصول***، قم، مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، چاپ اول، ۱٤۰۹ق.

آشتیانی، محمّد حسن، ***بحر الفوائد فی شرح الفرائد***، بی‌جا، بی‌تا.

استرآبادی، محمد امین بن محمدشریف، ***الفوائد المدنیّة و الشّواهد المکّیه***، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، چاپ اوّل، ۱٤۲٤ق.

اصفهانی، محمدحسین، ***نهایة الدرایة***، قم، انتشارات سیّد الشهداء، چاپ اوّل، ۱۳۷٤.

جوهری، اسماعیل ابن حماد، ***الصحاح فی اللّغه***، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ چهارم، ۱٤۰۷ ق .

حرّ عاملي، محمد بن حسن، ***وسائل الشّیعه***، بیروت، دار إحیاء التراث العربي، چاپ پنجم، ۱٤۰۳ ق، ۱۹۸۳ م.

خمینی، روح الله، ***انوار الهدایه***، تهران، موسّسه تنظیم ونشر آثار امام خمینی، چاپ اوّل، ۱٤۱۳ق - ۱۳۷۲.

خوئی، ابوالقاسم، ***مصباح الاصول***، مقرر: بهسودی، محمّد سرور، قم، مکتبة الداوری، چاپ پنجم، ۱٤۱۷ ق.

روحانی، صادق، ***منتقی الاصول***، قم، چاپخانه الهادي، چاپ دوم، ۱٤۱٦ق.

سبحانی، جعفر، ***الوسیط فی اصول الفقه***، مؤسسه الامام الصّادق علیه السلام، چاپ دوم، ۱٤۲٦ ق- ۱۳۸٤.

ـــــــــــ، ***رساله فی التحسین و التقبیح العقلیّین***، قم، مؤسسه الامام الصادق، چاپ اول، ۱٤۲۰ق.

سیدمرتضی (علم‌الهدی)، علی بن حسین، ***الذّریعه الی اصول الفقه***، تحقیق ابوالقاسم گرجی، تصحیح وتقدیم و تعلیق: ابوالقاسم گرجی، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳٤٦.

سیستانی، علی، ***الرافد فی اصول الفقه***، تقریر سید منیر قطیفی، دفتر آیة الله العظمی سید علی سیستانی، چاپ اوّل، ۱٤۱٤ ق.

صاحب معالم، حسن بن زین الدین، ***معالم الدین و ملاذ المجتهدین***، قم، مؤسّسة النّشر الإسلامي، بی‌تا.

صدر، محمّد باقر، ***المعالم الجدیده***، تهران، مکتبة النجاح، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق- ۱۹۷۵ م.

طریحی، فخرالدین بن محمد، ***مجمع البحرین***، اعاده عادل محمود، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱٤۰۸ ق- ۱۳٦۷.

طوسی، محمّد بن حسن، ***العدّه فی اصول الفقه***، تحقیق: محمد رضا الأنصاری القمی، قم،چاپخانه ستاره، چاپ اوّل، ۱٤۱۷ ق- ۱۳۷٦.

علّامه حلّی، حسن بن یوسف، ***مبادئ الوصول الی علم الاصول***، تعلیق وتحقیق: عبد الحسین محمد علی البقال، قم، مرکز نشر دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱٤۰٤ ق.

عیّاشی، محمد بن مسعود، ***تفسیر العیّاشی***، تحقیق: سید هاشم رسولي محلاتي، تهران، المکتبه العلمیّه الاسلامیّه، بی‌تا.

فیروزآبادی، مرتضی، ***عنایة الأصول في شرح کفایة الأصول***، قم، منشورات الفیروزآبادي، چاپ هفتم، ۱۳۸۵ -

.۱۳۸٦

قمی، ابوالقاسم، ***قوانین الاصول***، تهران، انتشارات علمیّه اسلامیّه، بی‌تا.

محقّق حلّی، جعفر بن حسن، ***معارج الأصول***، تحقیق: إعداد: محمد حسین الرضوی، قم، مؤسسة آل البیت (ع)، چاپ اول، ۱٤۰۳ ق.

مرتضي زبيدي، محمد بن محمد، ***تاج العروس***، بیروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٤ ق- ١٩٩٤م.

مظفر، محمد رضا، ***اصول الفقه***، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.

ـــــــــــــــــ، ***المنطق***، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی‌تا.

ملکی اصفهانی، مجتبی، ***فرهنگ اصطلاحات اصول***، چاپ اوّل، انتشارات عالمه، ۱۳۸۱.

نائینی، محمدحسین، ***فوائد الاصول***، مقرر: کاظمی خراسانی، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٤ق.